

این یک نقد نیست

O حسین شیخ الاسلامی



در رجب زاده، کتاب را برای ترجمه برمی‌گزیند، بخش کودک و نوجوان یک انتشاراتی (قدیانی)، کتاب را چاپ می‌کند، کتاب برای نقد به کتاب ماه کودک و نوجوان می‌رسد و تنها یک حلقه می‌ماند تا این فرآیند کامل شود: منتقدی که کتاب را با روی خوش و دیدی نوستالژیک یا حداکثر تحلیلی بررسی کند، کمی هم حرف‌های نوستالژیک بزند و... تمام! پرونده کتاب (که احتمالاً کتاب پرفروشی هم خواهد بود) بسته شود! اما از بخت بد! کتاب‌ها به دست من رسید و من علی‌رغم آن که می‌دانم تلاشم چندان هم قرین موفقیت نخواهد بود، سعی خواهم کرد نگاه ژرف‌تری به ماجرای این کتاب بیندازم. اگر خود شما هم دقت کنید، متوجه نکات مشکوک می‌شوید. از بین نکات مشکوک، این یکی از همه چشم‌گیرتر است: «چرا این کتاب، در طبقه کودک

فریبده‌ای پیدا می‌کند که عملاً از هر نگاه مشکوکی برکنار می‌ماند؛ کتاب ظاهری جذاب و رنگارنگ دارد، همه چیز ساده و طبیعی است، خطوط کودکانه کتاب، قطع و صفحه‌بندی، هداییه و خلاصه ظاهر و باطن کتاب در نگاه اول، هیچ نکته شک برانگیزی ندارد و این باعث می‌شود نکته اصلی و مشکوک کتاب‌ها، پنهان بماند: «کودک در ویتترین است و به فروش می‌رسد!» و اما چرخه تولید، عرضه و خوانش کتاب تا این‌جا، یعنی تا زمانی که کتاب‌ها به دست من رسید، بی‌عیب و نقص به کار خود ادامه داده است. تاکنون همه چیز بر محور ساده‌انگاری و آسان‌گیری پیش رفته است: کتاب در قطع کودکانه و با خط و صفحه‌بندی‌ای کودکانه، در کشور مبدأ به چاپ می‌رسد، مترجمی ایرانی که در حوزه ادبیات کودک و نوجوان فعال است (شهرام

دو کتاب «من و بابام» و «من و مامانم»، در یک بررسی دقیق، قطعاً کتاب‌هایی ویژه و غیرعادی به نظر می‌آیند. سؤال‌هایی که طبیعتاً پس از نگاه کوتاهی به کتاب‌ها، در ذهن من شکل گرفت، شبکه پیچیده‌ای تشکیل داد که مرکزش را می‌توان با این پرسش مشخص کرد: «انتشار این کتاب‌ها چه معنایی می‌دهد؟» و پس از آن هم ردیفی از سؤال‌های این چنینی: مخاطب این کتاب‌ها کیست؟ مؤلف این کتاب‌ها کیست؟ چرا این کتاب‌ها با این شمایل منتشر می‌شود؟... نکات سؤال برانگیز این کتاب‌ها، همه حول این محور می‌چرخند: چرا کودکان ایزه شده‌اند؟ چرا سوژه کودکانه، به نمایش گذاشته شده و برای تحسین و تمجید، روی صحنه رفته است؟ اما از سوی دیگر، مثل تمام موارد مشابه، کتابی تا این حد مشکوک و عجیب، آن چنان ظاهر معصوم و

I like to look
at pictures of her
when she was my
age and make believe
we're best friends
and know secret stuff
we won't tell anybody
else.

Cynthia (Cindi) going into 5th

AM MOM'S THE BEST MOM

من دوست دارم عکس‌های بچگی او را، وقتی که به سن من بوده، ببینم و باور کنم که ما بهترین دوستان هم هستیم و می‌دانیم رازهایی داریم که به هیچ کس دیگر نخواهیم گفت.

سینتیا (سیندی)، می‌روم به کلاس پنجم

کتاب ظاهری جذاب و رنگارنگ دارد، همه چیز ساده و طبیعی است،

خطوط کودکانه کتاب، قطع و صفحه‌بندی،

اهداییه و خلاصه ظاهر و باطن کتاب در نگاه اول،

هیچ نکته شک برانگیزی ندارد و این باعث می‌شود

نکته اصلی و مشکوک کتاب‌ها، پنهان بماند:

«کودک در ویتترین است و به فروش می‌رسد!»

مورد سؤال قرار می‌گیرد که خواهان و تشنه این محصول است؛ گفتمانی که انتشار این کتاب را نه تنها مجاز، بلکه مطبوع و مطلوب می‌داند؛ گفتمانی که مشتاق است تا دیگری (حال چه کودک باشد، چه زن، چه دیوانه) عقیم شود و در موزه به نمایش درآید!

۳) این مقاله، به جز مقدمه، به سه بخش تقسیم می‌شود: نخست معنای کتاب است. در این بخش، به این موضوع خواهیم پرداخت که کار ویژه این کتاب چیست؟ این کتاب چه معنایی می‌دهد و عرصه برخورد و تقابل چه معنایی است؟ در بخش دوم، مجموعه قدرت نمایی‌های بزرگسال، در عرصه انتشار و تولید این کتاب است. بزرگسال با کودک چه می‌کند؟ چگونه قدرتش را تحمیل و بالاخره کودک را چگونه تصویر می‌کند؟ بخش سوم نیز اختصاص به نکات پایانی‌ای دار

پس وقتی می‌گوییم: «کودک در ویتترین به فروش گذاشته شده!» مقصود این نیست که پدید آورندگان کتاب، سوء قصدی به سوژه کودکانه داشته‌اند و با تفکر و تأمل، در این راه گام برداشته‌اند تا غیریت کودک را چونان ابژه‌ای لوکس و زینتی به فروش برسانند، بلکه مقصود این است که گفتمان یا جامعه بزرگسالان، آن چنان کودکانگی را پرداخته که فروش این چنینی آن در ویتترین، نه تنها عجیب و نامعمول نیست، بلکه خواستنی و محبوب به نظر می‌رسد و از همه مهم‌تر، منفعت اقتصادی هم دارد. پس اگر همپیل اقدام به این کار نمی‌کرد، دیر یا زود، کس دیگری به این کار دست می‌زد. اگر رجب زاده، کتاب را انتخاب نمی‌کرد، دیگران گوی سبقت از او می‌ربودند و... پس شخص این‌ها نمی‌توانند لحاظ شده و مورد توجه قرار گیرند، بلکه گفتمانی

و نوجوان قرار می‌گیرد؟» و یا «چرا نقد این کتاب، در کتاب ماه کودک و نوجوان منتشر می‌شود؟».

تلاش من در این مقاله، آن است که این چرخه را منحرف کنم و نگذارم همه چیز ناگفته و ناشنیده بگذرد و به پایان برسد. تیرتی هم که برگزیده‌ام، در واقع در همین جهت است؛ در جهت هنجار شکنی و «معمول - گریزی» تا کتاب، چونان کتابی آشنایی‌زدایی شده، کتابی نامعمول خوانده شود و بتوان در باب آن جدی‌تر صحبت کرد. من در این مقاله، می‌کوشم از زوایای دیگر به این کتاب بنگرم و معنا و کارکرد پنهانی آن را آشکار سازم. به عبارت دیگر، من از همان ترفند کتاب، علیه خودش استفاده می‌کنم: همان طور که کتاب سوژه کودکانه را به معرض نمایش می‌گذارد تا آن را خنثی کند، من نیز کتاب را به نمایش می‌گذارم تا بی‌اثرش سازم.

اما پیش از آن، چند نکته:

۱) پیش فرض این مقاله، دیگر بودگی کودک در نسبت با بزرگسال است. کودک (لااقل در گفتمان مسلط بر این کتاب) با بزرگسال نسبت غیریت دارد. کودک بزرگسال نیست! این عبارت، آن‌قدرها هم که به نظر می‌رسد، ساده و بدیهی نیست، بلکه بدین معناست که کودک، سیستمی متفاوت، سوژه‌ای متفاوت و دارای نگاهی متفاوت است. پس رابطه بین بزرگسال و کودک، لااقل در این کتاب، رابطه‌ای مبتنی بر غیریت است. موضوع این مقاله نیز برخورد و مناسبات قدرت این دو غیر، در این کتاب است. اگر بپذیریم که دیگری، اگر دشمن نباشد، دوست نیست و همیشه تهدید کننده ماهیت «همان» یا به عبارت دیگر «خودی» است، پس باید بپذیریم که در این کتاب نیز، هر دو طرف ترفندهایی اندیشیده‌اند برای تقابل و پیکار، برای خنثی سازی و آنچه من تحلیل مناسبات قدرت خوانده‌ام، دقیقاً بازبینی همین ترفندهاست.

۲) وقتی از ترفندها سخن می‌گوییم، وقتی از حيله و مکر تولید کنندگان سخن می‌رانم و یا هنگامی که اندیشه پشت این کتاب‌ها را تخطئه می‌کنم، اصلاً و ابداً شخص ناشر (چه در کشور مبدأ و چه ناشر ایرانی)، شخص مؤلف، شخص مترجم و... را منظور نظر قرار نمی‌دهم. در نوع تحلیلی که این مقاله بر اساسش شکل گرفته، آن چه اهمیت دارد، نظام و گفتمان است و نه سوژه‌ای منفرد و مجزا. من به عنوان نگارنده، شخصاً شکی به حسن نیت ناشر، مؤلف یا مترجم ندارم و اگر این گونه نبود، اساساً در این نوع تحلیل، اعتقاد من نسبت به افراد جایگاهی نمی‌داشت، بلکه مسئله نظامی است که چنین پدیده‌ای تولید می‌کند؛ کلبیتی به اسم گفتمان که با پراکنش و برآیند قدرتی خاص، به تولید چنین محصولاتی منجر می‌شود.

کودکانه، عقیم کردنش در جهت همزیستی مسالمت‌آمیز و مبتنی بر محبت! و این کتاب‌ها نمونه کاملی از این جریان سوم به شمار می‌روند! (۵) آیا می‌توان کودکی را که این چنین شاد و بی‌غش خود را به نمایش می‌گذارد، خطرناک دانست؟ آیا اهلی کردن این دیگری، ارزش وقت تلف کردن دارد؟ و آیا خود کودکی که به احتمال قریب به یقین، خواننده این کتاب است، می‌تواند در برابر بازتعریف خود بر مبنای این تصویر دلخواه و دوست داشتنی بزرگ‌ترها، مقاومت کند؟ آیا جریان سوم پیش گفته، جایی برای تنفس دیگر بودگی کودکانه باقی می‌گذارد؟

(۶) از منظر زمانی و اگر کودک و بزرگسال را طبقه‌بندی‌ای سنی بدانیم، هر کودکی، گذشته یک بزرگسال و هر بزرگسالی، ادامه منطقی یک کودک است، اما این بدان معنا نیست که سوژه بزرگسالانه، ادامه منطقی سوژه کودکانه است؛ یعنی می‌توان چنین فرض کرد، مجموعه نیروهایی که در طول رشد سنی، به کودک وارد می‌شود، باعث دگرپسندی کودک می‌گردد و سوژه بزرگسالانه، دیگر نه ادامه منطقی سوژه کودکانه، بلکه صورت دگرگون شده یا منحرف شده آن است (اجتماع پذیری روش‌ها و فشارهای متفاوتی

سخن بگوییم، کم و بیش از آن روست که این همه، در این جا و اکنون، دیگر تمام شده‌اند.)

نمایش سوژه کودک، در چنین قالب و با چنین بیانی نیز بیش از آن که نشانه‌ای بر روابط حسنه میان این دو سوژه باشد، از تلاش سوژه برتر (قدرتمندتر) برای حذف سوژه ضعیف‌تر حکایت می‌کند؛ تلاش برای تبدیل دیگری به کالای لوکس و یا تبدیل کودک به موضوعی (ابژه‌ای) سرگرم کننده، تبدیل کودک به ابزار.

(۴) فکر نمی‌کنم بتوان بر سر این نکته که کودک و کودکی، یکی از بحث‌برانگیزترین مسائل معرفت‌شناسی در دوران جدید بوده است، بحثی وجود داشته باشد. از خلق مفهوم کودک (به روایتی در قرن ۱۸) تاکنون، مباحث دامنه‌دار و فراوانی، حول این محور شکل گرفته است. در نگاه اول، این مباحث را می‌توان به دو جریان متفاوت تقسیم کرد: جریانی با رهبری روان‌شناسی، در جهت



که اگرچه نکاتی مهم و تأثیرگذارند، در این مقاله نمی‌گنجد. همان گونه که در بند پیش گفتیم، در این سه بخش نیز همه چیز متوجه گفتمان است، نه سوژه‌ها و افراد.

این کتاب‌ها چه معنایی می‌دهند؟

(۱) وقتی کتابی با این شکل و شمایل منتشر می‌شود، نخستین معنایی که با همان نگاه اول به مخاطب منتقل می‌کند، یا حاکی از قشر سنی مخاطب این کتاب و یا گویای طبقه‌بندی کتاب از لحاظ جدیت است؛ یعنی یا به مخاطب (بزرگسال) می‌فهماند که کتاب مخصوص کودک و نوجوان است و یا به او می‌گوید، این کتاب از جمله کتاب‌های سرگرم کننده یا حتی در زمره کتاب‌های لوکس است.

(۲) اما این کتاب، حاوی دیدگاه دسته‌ای از کودکان نسبت به بزرگسالان است. اگر بپذیریم که کودک، سوژه‌ای مستقل با نگاهی متفاوت و مستقل از بزرگسالان نسبت به دنیا است و به این نکته نیز توجه کنیم که این کتاب قرار است نشان دهنده یا در واقع رابط بین دو غیر، یا دو دیگری نسبت به هم باشد، آن‌گاه در تبیین ظاهر و قالب این کتاب‌ها، دچار مشکل خواهیم شد.

(۳) بودریار در نگاهی که به تحلیل قدرت در آثار فوکو دارد، می‌نویسد:

«اگر اساساً این امکان وجود داشته باشد که با چنین فهم قاطعی از قدرت، جنسیت، تن...»

کودک بزرگسال نیست! این عبارت، آن قدرها هم که به نظر می‌رسد، ساده و بدیهی نیست، بلکه بدین معناست که کودک، سیستمی متفاوت، سوژه‌ای متفاوت و دارای نگاهی متفاوت است

در نوع تحلیلی که این مقاله بر اساسش شکل گرفته،

آن چه اهمیت دارد، نظام و گفتمان است و نه سوژه‌ای منفرد و مجزا

تربیتی که عملاً اثبات شده که در طول زمان، فقط تغییر صوری پیدا کرده‌اند و اهداف و ماهیت‌شان تفاوت قابل توجهی نداشته است) و چه کسی است که نداند کودکانی که از این فشارها جان به در می‌برند، به چه نوع بزرگسالانی تبدیل می‌شوند. آنان یا شاعرند، یا مجنون و یا منحرف (فروید و توقف رشد در مراحل پیش از بلوغ جنسی را به یاد بیاورید... غیر از این است که این منحرفان، کودکانی هستند که علی‌رغم رشد، از جنبه‌هایی، هم‌چنان در دوران کودکی باقی مانده‌اند؟ این جا ما با وارونگی‌ای گریزناپذیر روبه‌رویم. بزرگسال موجه، کودکانی منحرفند و کودکان موجه، بزرگسالانی منحرف. و همه این‌ها را اگر با توجه به ادعای مدرن توجه به شخصیت کودک و استقلال سوژه کودکانه در نظر بگیریم، به پارادوکس بفرنج کودکانگی مدرن پی‌برده‌اید.

شناسایی سوژه کودک (البته با معیارهای انسان بزرگسال) و جریان دوم با سمت و سویی شاعرانه، نوستالژیک، در جهت تبدیل سوژه کودک به ابژه‌ای احساس برانگیز (تبدیل کودک به آن چه بزرگسالان، سالیان قبل بودند). البته، جریان سومی هم وجود دارد:

نمایش سوژه کودکانه، تقلیل و آرایش سوژه



The greatest thing my
Dad does is he makes
money for our family.
He's pretty good at
it too! Mikey

مهم ترین کاری که بابام می‌کند، این است که برای خانواده‌مان پول در
می‌آورد. خیلی قشنگ هم این کار را می‌کند!

میکی

اگر این فرض را بپذیریم که مؤلفین از ملاک جالب بودن نوشته برای انتخاب این نوشته‌ها استفاده نکرده و به صورتی منطقی، کودکان نویسنده این کتاب را انتخاب کرده‌اند، صفحه آرای، تصویرسازی و شیوه انتشار کتاب، آن چنان ضربه‌ای به این نوشته‌ها می‌زند که کلاً آن‌ها را از ماهیت مستقل شان تهی می‌سازد

وجود اراده‌ای در جهت حذف مفهوم کودکانگی و سوژه کودکانه، از دایره مفاهیم جدی و قابل بررسی در گفتمان‌های علمی یا اشرافی است و برای این ادعا دلایلی نیز دارم که در بخش بعدی بررسی خواهند شد.

این برنامه: سوژه کودکانه

گفتم این دو کتاب، ادعا می‌کنند که صادقانه و بی‌دخل و تصرف، سوژه کودکانه را بازتاب می‌دهند. پیش از آن که بخواهیم این ادعا را مورد سؤال قرار دهیم، لازم است عین این ادعا را که در مقدمه کتاب‌ها آورده شده، نقل کنیم و بدین ترتیب از همین جا شروع کنیم به بررسی این موضوع که آن‌چه در این کتاب‌ها نمایش داده می‌شود، واقعاً خود کودک است یا نه؟ در مقدمه کتاب من و بابام، این گونه نوشته شده است:

دخالت بزرگسال را برای سرگرم کننده و لوکس و زینتی نشان دادن کودک، در این کتاب‌ها دید؟ آیا این کتاب‌ها واقعاً نشان دهنده سوژه کودکانه هستند، یا عرصه توهین و تهدید استقلال سوژه کودکانه؟ من شق دوم را می‌پذیرم و دلایل خود را نیز برمی‌شمرم: نشانه‌های قطعی و شک‌ناپذیری که نشان می‌دهند تا چه حد سوژه کودکانه در این کتاب، بزرگ شده و تغییر شکل یافته و یا به عبارت بهتر، تحریف شده است. نشانه‌هایی دال بر وجود نوعی سوء نیت برای دست کم گرفتن و یا در واقع حذف کردن سوژه کودکانه و بالاخره، ردپاهایی از یک جنایت؛ جنایتی که تحت عنوان «حذف دیگری» طبقه‌بندی می‌شود!

(۹) اگر بخواهیم معنای این کتاب‌ها را به صورت خلاصه و بسیار مختصر بگوییم، به ذکر این عبارت بسنده می‌کنم: انتشار این کتاب‌ها دال بر

(۷) کودکانگی در دوران مدرن، پارادوکسی غیر قابل حل آفرید و اگرچه این پارادوکس مسکوت ماند - و درست به همین علت، هنوز هم تأثیرگذار و مشکل‌زاست - به نظر می‌آید که جریان سوم، راه حل نهایی آن را به دست آورده است: نمایشی کردنِ کودکی. سخن گفتن کودک با بزرگسال، اما نه خود کودک - مگر کودک می‌تواند با بزرگسال حرف بزند؟ - بلکه کودک بزرگ شده، لوکس و در ویتترین.

در واقع، شاید بزرگ‌ترین ویژگی مسئله ساز کودک، همین سکوتش باشد. نمایش‌ناپذیری کودک، عدم ارتباطش با بزرگسال، باعث می‌شود ارزیابی بزرگسال از وی، محدود به گمانه‌زنی شود و خود کودک، در ذات و خلوتش، همیشه ناشناخته باقی بماند. و ناشناخته، بزرگ‌ترین مسئله انسان (مرد) مدرن است. اکنون این سکوت شکسته است، اما نه توسط خود کودک، بلکه توسط کودک - سازان، مربیان، کسانی که سعی می‌کنند با حداقل دخل و تصرف، و بدون هیچ‌گونه سوء نیت، کودک را از درون نمایش دهند، اما این نمایش، نمایشی رسانه‌ای است. کودکی که کودک - سازان نمایش می‌دهند، کودکی تهی شده است؛ کودکی که دیگر جدی گرفته نمی‌شود، کودکی که موضوع تفریح و خنده است. در واقع، به نظر می‌رسد که ما بار دیگر به نابودی مفهوم کودک نزدیک شده‌ایم. اگر در دوران پیشامدرن، کودک چونان بزرگسالی در ابعاد کوچک‌تر تصور می‌شد و عملاً ماهیت مستقلش نادیده گرفته می‌شد، امروزه ما به نقطه‌ای نزدیک می‌شویم که کودک در آن، دیگر نه شخصیتی مستقل، بلکه اسبابی لوکس و زینتی در ویتترین‌هاست... دور نخواهد بود روزی که مجریان خردسال، با حرف‌های احمقانه و کودکانه‌شان، نویسندگان خردسال، با کتاب‌های بامزه و محبوب‌شان و بازیگران خردسال با ژست‌های خواستنی‌شان، «سوپراستار»های دنیا شوند؛ خردسالانی که دیگر چیزی جز صورتک‌هایی تهی نیستند و هیچ‌کس جدی‌شان نمی‌گیرد. پارادوکس کودکانگی مدرن، به حل شدن نزدیک است؛ حل شدن در عرصه رسانه و نمایش!

(۸) کتاب‌های «من و بابام» و «من و مامانم» نیز دقیقاً از همین زاویه قابل بررسی‌اند. دو نمونه از این فرآیند تهی سازی کودک: در حالی که مؤلف کتاب (همپل) با نیتی خیرخواهانه و احتمالاً نوستالژیک، به جمع‌آوری نظر کودکان نسبت به والدین‌شان اقدام می‌کند، قدم در راه نابودی این مفهوم می‌گذارد. ادعای کتاب، نمایش صرف و بدون دخل و تصرف کودکان است، اما آیا واقعاً کتاب در این ادعای خود صادق است؟ آیا بالاخره کودک توانسته با بزرگسال سخن بگوید؟ یا این که این ادعا فریبی بیش نیست؟ آیا می‌توان ردپای

از آن‌ها بی‌خبر است.» شاید معنای این عبارت، این باشد: «خطاهایی که آن چنان هم خطا نیستند، یا خطاهایی که از هرکسی ممکن است سریزند» و چنین تعبیری از گلاویه‌های بچه‌ها به این جا ختم خواهد شد: «این‌ها خطاهایی معمولی‌اند که چندان هم نباید به آن توجه کرد.» اصلاً همین بی‌گناه دانستن بزرگسال، خبر از جانب‌گیری مؤلف کتاب دارد و از سوی دیگر، صفت «اسرارآمیز» برای گلاویه‌ها (آیا واقعاً این خطاها اسرارآمیزند؟) که بوی تحقیر از این صفت به مشام می‌رسد. آیا معنای ضمنی این صفت، غیرقابل توجه نیست؟

اما بند دوم این مقدمه جالب‌تر است. هر دو مقدمه طوری نوشته شده که بازهم بزرگسال، از جایگاه و پایگاه برتر خود مطمئن شود. در کتاب «من و مامانم» که به زعم مؤلف، تأیید کننده تصویر رایج روابط بین مادر و فرزند است، مقدمه با این جمله پایان می‌یابد: «کودکان و مادران پیوندی دارند که هیچ چیز مانند آن نیست»، اما در کتاب «من و بابام» جمله پایانی این است: «دست خط بچه‌ها را نیز با غلط‌های دستوری و املائی‌شان، دست نخورده در کتاب چاپ کرده‌ایم.»

این مجموعه، تصویری رنگارنگ از مامان ارائه می‌دهد: بامزه، دوست داشتنی، پرشور، صادق، خسته و البته مهربان. این تصویری است که آن چه را ما از آغاز می‌دانسته‌ایم، تأیید می‌کند: مادران و کودکان پیوندی دارند که هیچ چیز دیگری مانند آن نیست.»

(۱) در همین دو مقدمه که در واقع، شکل دهنده انتظارات مخاطب از کتاب است، چند نکته به چشم می‌خورد. اول این که دوگانگی یا غیریت میان بزرگسال و کودک، در همین نوشته کوتاه قابل مشاهده است. همان گونه که پیش از این گفتیم، این کتاب قصد دارد میان دو غیر، دو دیگری نسبت به هم، ارتباط برقرار کند؛ پدر از دید کودک، این چیزی است که کتاب می‌کوشد به ما منتقل کند، اما بازهم از همین نوشته کوتاه، می‌توان



«اما باوجود همه تلاش‌ها، هیچ بابایی همواره از دید فرزندش نمره بیست نمی‌گیرد. از این رو، با آن که بسیاری از نوشته‌های کتاب در ستایش پدر است، گه‌گاه نوشته‌هایی دیگر نیز به دلیل خطاهای اسرارآمیزی که بابای گناهکار کاملاً از آن‌ها بی‌خبر است، نمره‌ی او را تا حدود پانزده پایین می‌آورد.»

با این وجود، بچه‌ها بی‌باکانه و بی‌هیچ بیمی از انتقام، بیانیه‌های مرکب از انتقاد و تحسین خود را می‌دهند زیرا آنان با دل‌های کوچک شجاع‌شان، دریافته‌اند که بی‌رو در بایستی، بابای این روزگار (فرقی نمی‌کند چقدر روشنفکر باشد) کسی است که در دست فرزندانش مثل موم نیست.

این کتاب، مجموعه مشاهدات تأثیرگذار و سرشار از حقایق تلخ کودکان ۷ تا ۱۱ ساله، درباره نیمه‌مردانه تیم والدین است با چاشنی آمیزه‌ای از عشق، خنده و صداقت دست خط بچه‌ها را نیز با غلط‌های دستوری و املائی‌شان، دست نخورده در کتاب چاپ کرده‌ایم.»

مقدمه کتاب من و مامانم نیز این گونه است: «این کتاب مجموعه‌ای از نوشته‌های بچه‌های ۸ تا ۱۳ ساله است. عجیب نیست که مضمون اصلی افکار آنان را سیاست‌گذاری و عشق تشکیل می‌دهد. اما همان‌طور که شاید دور از انتظار نباشد، پا به پای آن بویی از نارضایتی نیز به مشام می‌رسد. زیرا چه کسی جز آنان به حریم بررسی دقیق همه حرکات مادران پا می‌گذارند؟

علی‌رغم سکوت کتاب در این مورد، می‌توان حدس زد که این نوشته‌ها دست چینی از تعداد بیشتری نوشته بوده‌اند؛ یعنی مؤلف (یا گروه مؤلفان) از مقدار زیادی نوشته، تعدادی را که برای این کتاب‌ها مناسب تشخیص داده‌اند، جدا کرده و به چاپ رسانده‌اند

چه چیز باعث می‌شود، جمله پایانی این دو مقدمه که به مثابه تابلوی ورود مخاطب بزرگسال به کتاب تلقی می‌شود، تا این حد با هم متفاوت باشد؟ در جمله پایانی کتاب «من و مامانم» شاهد جهت‌گیری مؤلف، به سود یگانگی این دو غیر هستیم، اما در جمله آخر مقدمه «من و بابام» دقیقاً برعکس، متن با اشاره مستقیم به ضعف کودک، آن هم نه ضعفی بی‌اهمیت، بلکه ضعف در سواد، دانش و نگارش پایان می‌یابد. اجازه دهید بند ابتدایی این دو مقدمه را هم بررسی کنیم. مؤلف در کتاب «من و مامانم»، کتاب را انتقال دهنده تصویر رنگارنگ و نه زیبا، قابل توجه، دوست داشتنی و با هزاران صفت دیگری که ما برای تصاویر جالب توجه و البته جدی و قابل احترام به کار می‌بریم، توصیف می‌کند و در مقدمه کتاب «من و بابام»، دقیقاً برعکس، نظر بچه‌ها،

فهمید این انتقال، انتقالی صادقانه و امانت‌دارانه نیست. نویسنده از همین جا با تحقیر و در واقع تمسخر کودک، شروع به دلجویی از بزرگسال می‌کند: «خطاهای اسرارآمیزی که بابای گناهکار



When I get married I want to find a man like my dad. Only younger.
vonetta

ME AND MY DAD

۸۲

وقتی بخوایم ازدواج کنیم، دلم می‌خواهد مردی مثل بابام پیدا کنم، فقط جوان‌تر از او.

وانتا

**کودکانگی در دوران مدرن، پارادوکسی غیر قابل حل آفرید
و اگر چه این پارادوکس مسکوت ماند. و درست به همین علت،
هنوز هم تأثیرگذار و مشکل‌زاست. به نظر می‌آید که جریان سوم،
راه حل نهایی آن را به دست آورده است:**

نمایشی کردنِ کودکی

باشد. این کودک یک کودک رسانه‌ای است؛ یعنی کودکی در سطح، کودکی تهی شده و فاقد استقلال، کودکی برای دیدن و خندیدن! (۴) اگر فرض کنیم در بین نوشته‌هایی که در این کتاب منتشر شده، نوشته‌هایی هم باشند که سوژه مستقل کودک را منعکس کنند، یعنی اگر این فرض را بپذیریم که مؤلفین از ملاک جالب بودن نوشته برای انتخاب این نوشته‌ها استفاده نکرده و به صورتی منطقی، کودکان نویسنده این کتاب را انتخاب کرده‌اند، صفحه‌آرایی، تصویرسازی و شیوه انتشار کتاب، آن چنان ضربه‌ای به این نوشته‌ها می‌زند که کلاً آن‌ها را از ماهیت مستقل‌شان تهی می‌سازد. مثلاً در صفحه ۳۲ کتاب من و بابام، میکی نوشته است: «مهم‌ترین کاری که بابام می‌کند، این است که برای خانواده‌مان پول درمی‌آورد. خیلی قشنگ

تداعی بسیار بیگانه‌ای دارد، از استدلالات عجیب و غریبی سود می‌برد و در عین حال بامزه است. مشکل دقیقاً همین جاست؛ کودک باید جالب باشد تا در چارچوب این کتاب جای گیرد و جالب نبودن، به معنای حذف وی از این عرصه است. پس کتابی که مدعی بازنمایی کودک است، در واقع بخش عظیمی از کودکان را از دایره نمایش بیرون رانده است. کودکان معمولی در این کتاب جای ندارند. و ما در این کتاب، شاهد حرف‌های آزاردهنده، توهین‌آمیز و حتی خسته‌کننده و بی‌نمک کودکان نیستیم و چه کسی است که ادعا کند همه نوشته‌های کودکان، فاقد این صفات است؟ کودکی در این متن نمایش می‌یابد که دیدنی باشد، خسته‌کننده و معمولی نباشد، حرفی برای گفتن داشته باشد و از همه مهم‌تر، حرفش نه تنها قابل فهم که غیر معمول، خنده‌دار و شگفت‌آور هم

مشاهداتی تأثیرگذار و سرشار از حقایق تلخ، با چاشنی عشق، خنده و صداقت خوانده می‌شود. متن آشکارا می‌کوشد نظر بچه‌ها را (البته در صورتی که ادعای متن را مبنی بر این که آن چه در کتاب منعکس می‌شود، واقعاً نظر بچه‌هاست، بپذیریم) عقیم سازد. آن‌جا که دیگری، یعنی کودک، مؤید نظریات ماست، آن را چونان پدیده‌ای سرگرم‌کننده، مدنظر قرار می‌دهد و با صفت «رنگارنگ» از آن یاد می‌کند و آن‌جا که بر اشتباهات مان انگشت می‌گذارد و ما را در معرض انکار قرار می‌دهد، بی‌سوادی‌اش را برجسته نشان می‌دهد، ما را تیرئه می‌کند و کودک را غیرقابل فهم و دارای دیدی اسرارآمیز می‌شمارد...

(۲) از مقدمه این دو کتاب که بگذریم و پیش از آن که به ظاهر کتاب بپردازیم، لازم است به یک نکته اساسی و محوری که باعث می‌شود متن را نه متنی بی‌طرف و آینه‌وار، بلکه متنی مغرض و جهت‌دار بدانیم، اشاره کنم و آن، نحوه انتخاب این متون است.

خود کتاب‌ها در این باره توضیحی به ما نمی‌دهند و این نیز یکی از ترندهای کتاب است. از آن‌جا که مشخص نیست این متون چگونه انتخاب شده‌اند، آیا نوشته‌های تمام بچه‌هایی که مورد پرسش قرار گرفته‌اند، در این کتاب عرضه شده یا خیر؟ و همچنین، مشخص نیست که این کودکان در چه طبقه اجتماعی قرار دارند؟ طبیعتاً ذهن خواننده خیلی راحت‌تر به این سمت سوق داده می‌شود که کودک نمایش داده شده در این متن را نماینده سوژه کودکان بشمارد.

علی‌رغم سکوت کتاب در این مورد، می‌توان حدس زد که این نوشته‌ها دست‌چینی از تعداد بیشتری نوشته بوده‌اند؛ یعنی مؤلف (یا گروه مؤلفان) از مقدار زیادی نوشته، تعدادی را که برای این کتاب‌ها مناسب تشخیص داده‌اند، جدا کرده و به چاپ رسانده‌اند. سؤال و مشکل اصلی این جاست که معیار این انتخاب مشخص نیست و یا به عبارت بهتر، در کتاب به آن تصریح نشده است. اگر چه ما می‌توانیم به خوبی این معیار را حدس بزنیم: جالب بودن!

جالب بودن یک نوشته کودکانه، به چه معنی است؟ چه فرقی بین یک نوشته جالب و یک نوشته معمولی وجود دارد؟ به نظر می‌رسد که نوشته جالب در جمع‌آوری این کتاب، به معنای نوشته‌ای بوده است که ساده‌لوحانه‌تر، عجیب و غریب‌تر و دارای شبکه تداعی نامعمول‌تری باشد. مثلاً احتمالاً نوشته‌ای مثل: «وقتی خواب می‌بینی که یک هیولا دنبالت کرده، ولی نمی‌توانی تند بدوی، بابام تنها کسی است که می‌داند چه به تو بگوید تا آن را فراری بدهی»، جزو نوشته‌های خیلی جالب کتاب من و بابام است؛ چون شبکه

دیدیم، به این سؤال‌ها منفی است.

چند نکته دیگر

۱) در مورد این کتاب، نکته‌ای که ناگفته باقی ماند، واکنش‌های احتمالی خود کودکان در برابر آن است. در حقیقت، در فهرست فیبا، مخاطبان کتاب، گروه سنی «ب» و «ج» فرض شده‌اند و این، یعنی خود کودکان هم، قشری از خوانندگان این کتاب هستند. بررسی این مسئله مقاله‌ای جداگانه و طولانی می‌طلبد. من در این جا، فقط در مورد یک خطر جدی هشدار می‌دهم و آن، این که ممکن است کودک مخاطب این کتاب، خود را براساس تصویری که کتاب از یک کودک ارائه می‌دهد، باز تعریف کند و این خطرناک‌ترین پیامدی است که ممکن است این کتاب به دنبال داشته باشد. اگر خود کودک هم، خود را چونان سوژه‌ای مفرح، یا حتی مسخره در نظر بگیرد، آن وقت است که سوژه کودکانه به صورت جدی، در معرض نابودی قرار می‌گیرد.

۲) سوژه کودکانه، تنها سوژه‌ای نیست که دچار این سناریو (رسانه‌ای سازی) می‌شود. پیش از کودک، بسیاری از سوژه‌های دیگر به این سرنوشت دچار شده‌اند. از این میان، در مورد دیوانگان (فوکو)، زنان (بودریار)، جهان‌سومی‌ها (ادوارد سعید)، مسلمانان (ادوارد سعید) و روند رسانه‌ای سازی‌شان و هم چنین تحولاتی که در مفهوم دیگر بودگی در مورد ایشان به وقوع پیوسته، تحقیقات زیادی انجام شده است، اما شاید پس از زنان، کودکان بزرگ‌ترین اقلیتی (در مفهوم کمی‌اش) باشند که دچار این مشکل شده‌اند.

۳) تقریباً مطمئنم که نوشته‌هایی مانند این مقاله، در مقابل اراده حاکم بر گفتمان، مبتنی بر رسانه‌ای کردن سوژه کودکانه، مقاومت چندانی نخواهند داشت، اما من، خود را ناچار به ارائه این مقاله دیدم؛ چون همراهی با اراده مسلط گفتمان را براساس علایق شخصی‌ام نمی‌پسندم و از دیگری، در عین دیگر بودگی‌اش، استقبال می‌کنم. شاید همان طور که بودریار در مقاله «جراحی پلاستیک، جایگزین دیگری» خاطر نشان می‌کند، هضم دیگری در گفتمان مسلط، چندان هم نتایج مطلوبی نداشته باشد.

۴) باز هم تأکید می‌کنم که آن چه به این کتاب نسبت داده‌ام، ربط مستقیمی به مؤلف، مترجم یا ناشر در کشور مبدأ و ایران ندارد، بلکه مستقیماً به گفتمان مسلط روزگار ما مربوط می‌شود.

پی‌نوشت

۱- بودریار، ژان: فوکو را فراموش کن، ترجمه پیام یزدانجو، ص ۸.

بیرون برو، عطرش آن قدر خوش بوست و خودش آن قدر خوشحال است که دلم می‌خواهد می‌توانستم با او بیرون بروم.» (ص ۷۹)

این نوشته همراه شده است با تصویری از یک پدر و مادر که فرزندشان ملخ هلیکوپتر به پشتش وصل کرده و مشغول پرواز بر فراز آن‌ها و ریختن گل بر سر مادر است. اگر بخواهیم دریابیم که این نوشته‌ها تا چه حد در این کتاب‌ها، به گزاره‌هایی سرگرم کننده تبدیل شده‌اند، کافی است که رویکرد مؤلف این کتاب را با رویکرد مثلاً یک روان‌شناس کودک، خصوصاً اگر فرویدی هم باشد، مقایسه کنیم. روان‌شناس کودک، اگرچه متن کودک را هم چون ابژه‌ای علمی تلقی می‌کند و در واقع آن را از بافت خاص خود بیرون می‌کشد، به هر حال، به آن چونان گزاره‌ای صادر شده از سوژه‌ای که با خود او (در مقام یک بزرگسال) تفاوت‌های بنیادی دارد، می‌نگرد (بهترین مثال

از این دست، ماجرای روان‌کاوی هانس (پسرچه‌ای که از اسب می‌ترسید) به دست فروید و سپس نقد یافته‌های فروید در این مورد، به دست اریک فروم است. علاقه‌مندان را به کتاب بحران روان‌کاوی، اثر اریک فروم، صص ۱۲۳ / ۱۳۹ ارجاع می‌دهم). در واقع، روان‌شناس، سوژه کودکانه را چونان سوژه‌ای دیگر گونه، مورد مطالعه قرار می‌دهد و اگرچه با ملاک‌های خود، آن را تحلیل می‌کند، هیچ‌گاه دیگر بودگی کودک را از نظر دور نمی‌دارد. در این کتاب‌ها، دقیقاً برعکس عمل می‌شود؛ یعنی فقط کودکانی انتخاب می‌شوند که از منظر بزرگسال قابل توجهند. البته آن‌ها هم در مقام دیگری مورد توجه قرار می‌گیرند، اما نه دیگری‌ای قابل مطالعه، بلکه دیگری‌ای سرگرم کننده، بامزه و جالب!

۵) بالاخره، باید به تمهید مؤلف در گنجاندن دست خط کج و کوله بچه‌ها و کم و کیف صفحات اول کتاب اشاره کرد که همه و همه در جهت سرگرم کننده تر شدن کتاب، یا به اصطلاح انگلیسی‌اش، «FAN» شدن کتاب تنظیم شده است. من می‌خواهم بار دیگر این سؤال را تکرار کنم: آیا کودک سوژه‌ای «FAN» است؟ آیا حرف‌های کودکان راجع به والدین‌شان، سرگرم کننده است؟ آیا کودک به عنوان سوژه‌ای مستقل، جدی و دارای حقوق، در جامعه بزرگسالان، حق حیات دارد؟ جواب این کتاب‌ها، همان‌گونه که



هم این کار را می‌کند!» شاید این نوشته، از تلخ‌ترین نوشته‌های این کتاب باشد؛ چون پدر را در وظیفه‌اش، یعنی تأمین مادی خانواده تعریف می‌کند و این یعنی عدم وجود هرگونه رابطه دوستانه بین پدر و فرزند. اما در این کتاب، با تمهیدی که تصویر ساز اندیشیده، تلخی نوشته کاملاً گرفته می‌شود. در صفحه روبه روی این نوشته، تصویری حک شده که پدر را در لباس جادوگران، در حالی که مشغول پول‌سازی است و پسر را شاد و خندان، در حالی که با آغوش باز به سمت پدر می‌دود، نشان می‌دهد. رنگ‌های استفاده شده در این تصویر، همه شاد و گیراست و هم پدر و هم پسر شاد و خندانند... و خلاصه همه چیز رو به راه است. در واقع همین تصویر حرف کودک در نوشته‌اش را تحریف می‌کند و آن را از گلابه‌ای تحقیرآمیز، به تعریفی جالب و بانمک از پدر تبدیل می‌کند.

نکته مهم این که گزاره‌های گلابه‌آمیز و نیز تحسین کننده، در این سرنوشت شریکند؛ یعنی برای متن فرقی نمی‌کند که کودک مطابق خواست بزرگسال حرف بزند یا نه. به هر حال کودک، اگر بخواهد نوشته‌اش در این کتاب چاپ شود، باید به تقلیل یافتن به ابزاری سرگرم کننده تن دهد.

مثال دوم را از کتاب دیگر، یعنی من و مامانم انتخاب می‌کنیم:

کنی، هشت سال و نه ماهه، می‌نویسد: «شب‌هایی که او لباس قشنگ می‌پوشد، تا با بابا